

نثر به مثابه معماری است، نه در حکم تزیینات داخلی

مینی مالیسیم

در ادبیات کهن ایران

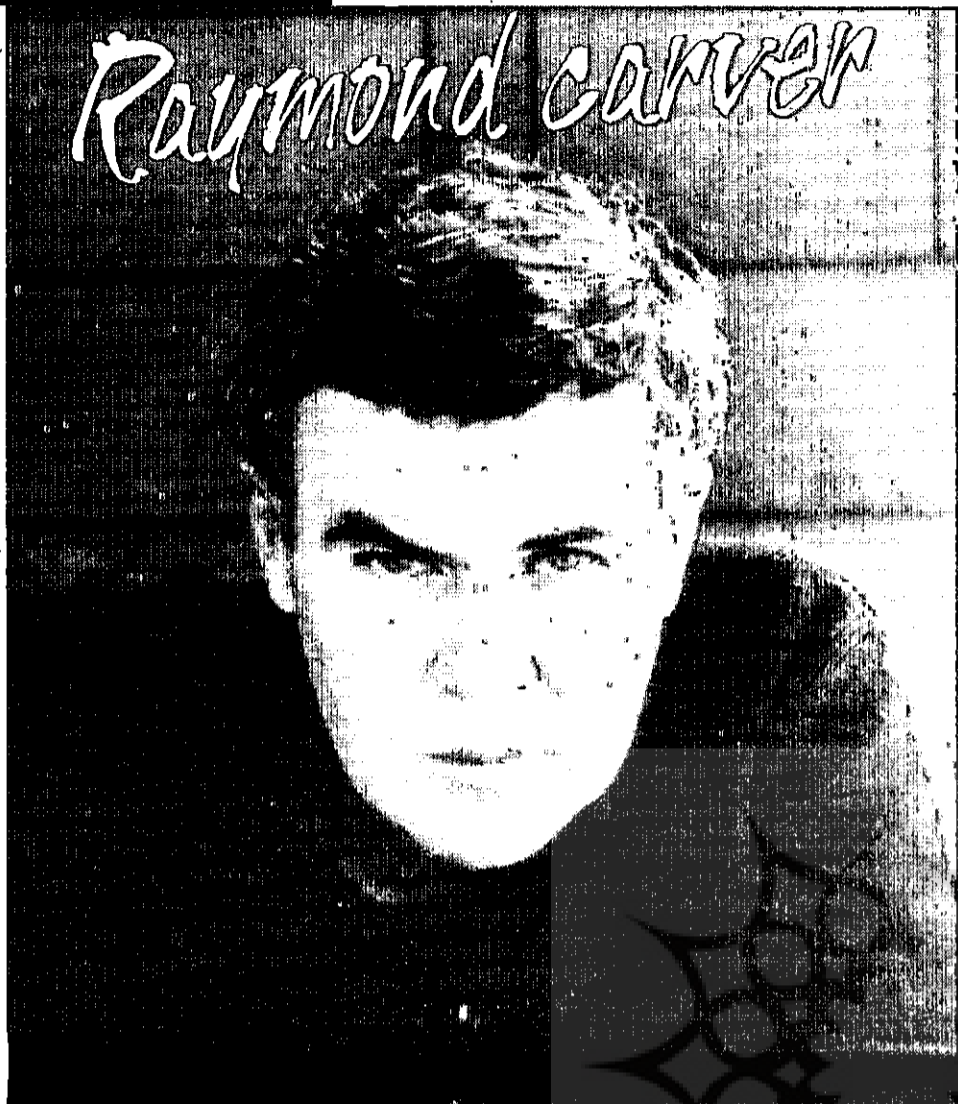


درست است که مینی مالیسیم را فرزند فرمالیست ها محسوب می نمایند اما اگر مویچیز بودن را به عنوان بهترین ویژگی این مکتب بپذیریم و اینکه مینی مالیسیت ها از دسته بندیهای سیاسی و بومی فاصله گرفته و در داستانشان به مسایل کلی و

مینی مالیسیم ریموند کارور

سعید سعید پور

Raymond Carver



در ۱۹۸۸ با مرگ ریموند کارور در پنجاه سالگی، عمر ادبی متفقدترین نویسنده آمریکایی پس از ارنست همینگوی به آخر رسید. اما مسلماً نه تاثیر نوشته های او به آخر رسید و نه انتشار آنها. در سال های پس از درگذشت کارور، به همت همسر نویسنده او تس گلاهر، جریانی مستمر از آثار شعر و نثر از او برای اول بار چاپ شده است، از جمله آخرین کتاب شعرش راهی نو به آبخار، نمایشنامه تک پرده ای میخک ها و نوشته های پراکنده؛ لطفاً بی خیال قهرمان بازی، گذشته از اینها، پخش مستندهای تلویزیونی و چاپ زندگینامه او نیز خاطره اش را گرم و گرمی نگه داشته است. چنان که کارور نیز خود بی شک می دانست، پس از درگذشت نویسنده، آثار اوست که حرف آخر را می زند و به مصاف فراموشی و زمان می رود.

شهرت کارور بیشتر مدیون مجموعه داستان های کوتاه اوست، خاصه از چه حرف می زنیم وقتی از عشق -م. بی. زنیم، کلیسای جامع، لطفاً ساکت می شوی، لطفاً؟ و چرا نمی رقصیدی؟ نثر روایی او را به سبب فشردگی، عینیت و تکیه آن بر دیالوگ با سبک همینگوی مقایسه کرده اند. در واقع کارور در مصاحبه هایش بارها شعار مدرنیستی پیش کسوت خود را تکرار کرده است که: «نثر به مثابه معماری است، نه در حکم تزیینات داخلی». یا به تعبیر گوستاو فلوبر: کلمات مثل آجرند که می توان با آنها دیواری ساخت. برای کارور، جملات همینگوی شعر بوده، نوعی ریتم و آهنگ داشت. ریموند کارور را پدر «موج نو» در ادبیات داستانی و استاد «مینی مالیسیم» بر شمرده اند، سبکی که در آن معانی و بیان به حداقل ممکن فرو کاسته می شود. هر چند در واکنش به این برچسب ها، او خود را فقط پدر فرزندان خود می دانست و عنوان مینی مالیسیم را نیز در تعریف آثارش خوش نداشت.

با این همه، اصطلاح «مینی مالیسیم» در توصیف سبک نگارش کارور جا افتاده است چرا که آثار او حاوی ویژگی های بارز مینی مالیستی است یعنی سبکی پیراسته از هر گونه آرایه کلامی و جزئیات غیر ضروری، فاقد هر گونه تفسیر قطعی و نهایی و فاقد دیدگاه روایی دانای کل. در این سبک خواننده، ناگهان به میان صحنه، حادثه یا گفتگویی بین آدم ها پرتاب می شود بدون آن که پیش زمینه ای از زمان، مکان و وضعیت داشته باشد. مثل ناظری فضول یا اتفاقی که به دلیلی در یک لحظه یا صحنه از زندگی آدم های غریبه قرار می گیرد و مبنای درست و محکمی در مورد تفسیر حالات آنها و یا ارزیابی شان ندارد. جز همان چه آنها خود می گویند یا می نمایند. اصولاً در سبک مینی مالیسیم همیشه مسأله اعتبار اظهارات مطرح است. آن هم اعتبار اظهارات کارآکرهایی که معمولاً

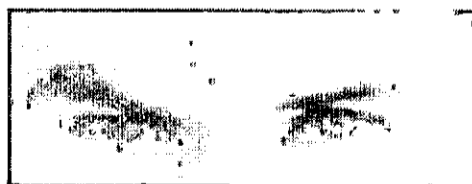
تازه خودم هم سال ها آن طوری زیسته ام. من خودم را نه به عنوان سخنگوی آنها که فقط به عنوان یک ناظر می بینم. من یک نویسنده ام (۱)
در واقع آدم های دنیای کارور از طبقه متوسط آمریکا و معمولاً در کار، عشق، هویت یا تعادل روانی خود دچار بحران اند. در زمان بندی داستان های کارور، آنها همیشه در یک لحظه ای افشای حقیقت، مکاشفه، عذاب یا شیفتگی گرفتار می آیند. این احساسات، نامفهوم می مانند و چنان وصف ناپذیر که می توان به جرات گفت که هنر ظریف و دقیق نویسنده آفریدن تجلی ها و معلول هاست و نه علت ها. جمله های ریموند کارور یکر است و درست به هدف می خورد، آن هم در داستان هایی که به قول نویسنده، باید خواننده را با یک حس بزرگ رمزآمیز، اما نه با حس کلافگی، رها کند.

۱- دو مصاحبه با ریموند کارور
Clock watcreview Inc ۶۹۹

غرق افکار و دغدغه های خویش اند. بی سبب نیست که کارور گفته است من شیفته دیالوگ بین آدم هایی هستم که به حرف هم گوش نمی دهند، یعنی آدم هایی که غرق مشکلات و دغدغه های زندگی خویش اند. از آنجا که آدم های دنیای داستان او اغلب ناکامند و گرفتار مشکلات مالی، زناشویی و... برخی منتقدان جناح راست، نویسنده را متهم به پدیده ای منفی بافی کرده اند که چرا تصویر شادتری از آمریکا ترسیم نمی کنی. جواب را از زبان خود نویسنده بشنویم: بله، به نظر من بیکاری، تنگدستی، مشکلات زناشویی جزو زندگی ست. مردم نگران اجاره شان، بچه های شان و زندگی خانوادگی شان هستند. خدا می داند چه درصد بالایی از مردم این جور زندگی می کنند. من دوازده جماعتی آب از سرگذشته قصه می نویسم، مردمی که اغلب حرفشان به جایی نمی رسد. من برای آنها نوعی ناظرم.

چند شعر از ریموند کارور

ترجمه: سعید سعید پور



جریان

این ماهی ها چشم ندارند
این ماهی های نقره فام که در رویاها به سراغم می آیند
و اشپل و اسپرز شان را
در حفره های مغزم می پراکنند.

اما یکی هست که می آید -
سنگین، زخمی، خاموش مثل بقیه،
و فقط در مقابل جریان می ایستد،

دهان تاریکش را در مقابل جریان
می بندد، باز و بسته می کند
همچنان که در برابر جریان می ایستد.

فردوسی زینت آسوده ماست
دو زخ شوری زینت بیهوده ماست (خیام)
ظاهراً به نظر می رسد که در بیت فوق حکمی قطعی صادر شده است حال آنکه خواننده با مرور این بیت در این اندیشه فرو می رود که بخت آسوده کدام است و رنج بیهوده چیست؟ کسی ممکن است بخت آسوده را در رفاه و تجمل ببیند، دیگری در راه دشوار شکوفایی و کسی آنرا در دوری و قناعت، شاعر تنها به او می گوید که بهشت همانجاست که تو آسودگی اش می نامی و دوزخ همانی که رنج بیهوده اش می دانی.

مقصود از ایراد این مطالب اینکه نویسنده و هنرمند ایرانی نیازی ندارد که چنان محور مینی مالیسیم موجود در غرب گردد که رد پای خولیو کورتاسار و امثالهم را تعقیب نموده و تقلیدی کور را جایگزین خلافت فردی نماید. البته آشنایی با آثار این بزرگان ضرورت است اما پیروی از آنها بدون توجه به زمینه های فرهنگی جامعه و گنجینه های پر بهای گذشته است که سبب می گردند این آثار مثل روغن روی آب بمانند و مورد اقبال جامعه قرار نگیرند. اگر امروز ژاپنی ها شمری به نام هایکو دارند ما قرن ها پیش رباعیات خیام را داشته ایم که شاعر جهانی از فکر و ذکر را توسط معدودی رباعی بیان نموده است که هنوز قابل بررسی و تفکرند. شاید بعضی بر این عقیده باشند که برای ارزیابی جایگاه شعر معاصر ناچاریم مولانا و حافظ را بعنوان استثنائاتی کنار بگذاریم تا بتوانیم به قضاوت ممکن تری برسیم اما ما نمی توانیم و نباید مولانا و حافظ را بعنوان استثنائاتی از ادبیات کشورمان حذف نموده و سپس به تحسین و تفسیر شعر معاصر بپردازیم. در حالیکه ادبیات ما سرشار است از سبدهای های قابل تأمل و مینی مالیسیم تکان دهنده و جاری.

مهری رحمانی

خراش

با لکه ای. خونین بر فراز چشم
بیدار شدم، خراشی
بر نیمی از پهنه پیشانی ام.
اما من که این روزها تنها می خوابم
آخر چه دلیلی دارد آدم
روی خودش دست بلند کند، حتی در خواب؟
این و سوالاتی از این دست را
امروز صبح دارم سعی می کنم جواب دهم
همچنان که چهره ام را در پنجره وا می رسم.

ترس

ترس از این که یک ماشین پلیس جلو خانه بایستد.
ترس از این که شب خوابم ببرد.
ترس از این که خوابم نبرد.
ترس از این که گذشته پدیدار شود.
ترس از این که حال گریزان شود.
ترس از این که تلفن در دل شب زنگ بزند.
ترس از رعد و برق.
ترس از زن نطافتچی که لکه ای بر گونه دارد!
ترس از سگ هایی که قرار است گاز بگیرند.
ترس از اضطراب!
ترس از این که ناچار شوم جنازه دوستی را شناسایی

کنم.
ترس از بی پول شدن.
ترس از زیادی پول داشتن، هر چند کسی باورش نشود.
ترس از تاریخچه های روانشناسی.
ترس از دیر رسیدن و ترس از زودتر از بقیه رسیدن.
ترس از دستخط بچه هایم روی پاکت نامه ها.
ترس از این که آنها زودتر از من بمیرند و من احساس گناه کنم.
ترس از این که ناچار شوم با مادرم زندگی کنم، در زمان پیری او و خودم.
ترس از گیجی
ترس از این که این روز پایانی غمناک داشته باشد.
ترس از این که بیدار شوم و تورفته باشی.
ترس از دوست نداشتن و ترس از به قدر کافی دوست نداشتن.
ترس از این که آن چه دوست دارم برای آنها که دوست دارم مهلک از آب درآید.
ترس از مرگ.
ترس از عمر زیادی دراز.
ترس از مرگ.
این را قبلاً گفتم.